

□ هیدگر می‌گوید در غرب قیل و قال «وراجی» عجیبی در مورد نیچه برپاست. برخی با شور و شیدائی از او ستایش می‌کنند و برخی با اتهامات و القاب زشت به او توهین می‌کنند و برخی نیز با معرفی کلی از فلسفه نیچه بی‌آنکه تعمقی در او کرده باشند مانند یک رهگذر بی‌تفاوت از کنار او رد می‌شوند. اما سخنان این سه طایفه نقیلاً و اثباتاً ربطی به نیچه ندارد. گویی نیچه نیز چنین سرنوشتی را پیشاپیش دریافته بود که از زبان زرتشت می‌نویسد: «آنها همه درباره من حرف می‌زنند اما کسی به من فکر نمی‌کند». و چگونه به او فکر کنند و حال آنکه بقول هیدگر «بی‌فکری امروز زائر ناشناس و مرموزی است که در همه جا رفت و آمد می‌کند و پشت در اطاق همه قلم بدستان و سخنوران به انتظار ایستاده است».

هیدگر به شهادت آثارش به این هموطن تنهای خود ارادت فراوان دارد و مفصلترین و حجیم‌ترین کتاب خود را که بالغ بر چهار جلد است، به شرح و تفسیر اندیشه‌های او اختصاص داده و سالها در دانشگاه‌های آلمان نیچه را تدریس کرده است.

اگر کلمه «ارادت» را بکار بردم و گفتم که هیدگر به نیچه ارادت داشته است گمان نکنید که او غایت مطلوب خود را در نیچه یافته و یا شارح و مقلد و پیرو نیچه بوده و البته نیست. زیرا نیچه به عالم متافیزیک تعلق دارد و قصد توطن در این عالم را کرده اما هیدگر از این وطن مألوف دو هزار ساله هجرت کرده و قبله‌گاه دیگری را می‌جوید که وصفش در این مختصر نمی‌گنجد.

ارادت او به نیچه بواسطه رسوخ و تعمق او در تاریخ غرب است. اصولاً ارادت متفکران بزرگ را به یکدیگر نباید به حساب «یک سخن» بودن آنان گذاشت بلکه این ارادت مبتنی بر «همسخنی» و «جدی» بودن است. در تاریخ فلسفه غرب افراد سطحی و زبون‌اندیشی نیز وجود داشته‌اند که شمع نیمه‌جان و بلکه «پیه‌سوز» پرود و دم فکرشان نه حقیقتی را روشن کرده و نه موجب خودآگاهی به گذشته و آینده شده‌اند.

نیچه نام این قبیل افراد را «عمیق‌نما» می‌گذارد که فرقتشان با متفکران عمیق این است که «متممقان» حقیقی «خود میدانند که عمیق هستند و برای وضوح و روشنی تلاش می‌کنند. اما آنان که می‌خواهند خود را برای عوام عمیق نشان بدهند تلاششان برای تاریکی و ابهام است. زیرا مردم عوام گمان می‌کنند اگر نتوانند به

کنه چیزی برسند آن چیزی لزوماً عمیق است. این چنین اشخاص بسیار بزدل و ترسو هستند و از فرورفتن در آب گریزانند.»

از نظر هیدگر نیچه متفکر عمیقی است که بخوبی می‌دانست فلسفه یعنی چه و چنین دانشی بسیار نادر و عزیزالوجود است، چنانکه نیچه نیز می‌گوید: «فیلسوف یک گیاه نادر و کمیاب است».

هر متفکر بزرگی تنها یک «فکر واحد» دارد و همیشه به همان فکر واحد می‌اندیشد. مراد از «همان» این نیست که آنان یک چیز می‌گویند، بلکه یک پرسش واحد دارند و آن این است که: «موجود چیست؟». این پرسش، پرسش همیشگی و ثابت مابعدالطبیعه است. مابعدالطبیعه همواره از «موجود» از آن حیث که موجود است، یعنی از موجود مطلق یا موجود کلی پرسش کرده و در عین حال این پرسش چنان غنی و وسیع است که فرسوده و خاموش نمی‌شود. متفکران بزرگ که تعداد آنها همیشه اندک است این پرسش را طرح کرده و به آن پاسخ داده‌اند. نیچه نیز یکی از این متفکران است. او از ذات و حقیقت موجود پرسش کرده و به آن پاسخ داده است. پاسخ او این است که موجود عبارت است از «اراده بسوی قدرت». اراده بسوی قدرت عنوان آخرین کتاب نیچه است که در عین حال اساسی‌ترین موضوع تفکر نیچه نیز هست.

«اراده بسوی قدرت» نظر شخصی نیچه نیست بلکه بقول هیدگر «حکم حوالت تاریخ غرب» است که بر زبان نیچه جاری شده است. چنانکه می‌دانیم این کتاب هشت سال آخر حیات فکری نیچه را به خود اختصاص داد اما نیچه هرگز موفق به اتمام آن نشد. آنچه بنام کتاب «اراده بسوی قدرت» در دست است تنها شامل عناوین و فصول و طرح‌های کلی است. اما این کتاب یک عنوان فرعی نیز دارد که عبارت است از: «تلاش برای ارزیابی مجدد همه ارزشها»

طرح اصلی و اساسی کتاب «اراده بسوی قدرت» نیچه آنطور که خود تحریر کرده چنین است:

اراده بسوی قدرت

تلاش برای ارزیابی مجدد همه ارزشها

کتاب اول: نیست‌انگاری اروپائی

کتاب دوم: نقد ارزشهای برین گذشته

کتاب سوم: مبانی ارزشهای نوین

کتاب چهارم: نظم و اصلاح نسل

مراد نیچه از «مبانی ارزشهای نوین» عبارت است

از پی‌ریزی اساس و کلاف‌بندی ساختار ارزشها. چنین کاری از نظر نیچه جز با فلسفه میسر نخواهد شد. برای

او فلسفه اساساً نوعی ارزشگذاری است، یعنی تأسیس عالی‌ترین ارزشهایی که مبین و مفسر حقیقت موجودات است و همه موجودات باید بر اساس آن سنجیده شده و با آن منطبق گردند. عالی‌ترین ارزش عبارت از آن ارزشی است که اساس موجودیت موجودات را تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر مراد نیچه از «ارزشهای نوین» وضع ارزشهای جدیدی است که معایر و بلکه مخالف ارزشهای قدیم است و تعیین‌کننده «آینده» بشر می‌باشد. به همین جهت است که نیچه مبحث نقد ارزشهای برین گذشته را در مرحله دوم قرار داده است. ارزشهای قدیمی و کهن که نیچه قصد انتقاد از آنها را دارد عبارت‌اند از: دین و فلسفه و اخلاق مسیحی. روش انشاء و نگارش نیچه غالباً ابهام‌آمیز و گمراه‌کننده است زیرا دین و فلسفه و اخلاق خودبخود ارزش برین محسوب نمی‌شوند بلکه وسائل و طرق وضع ارزشها و بالخصوص ابزار اعمال و تحمیل ارزشها هستند و فقط به این معنی است که می‌شود آنها را ارزش عالی یا برین بشمار آورد.

مقصود نیچه از نقد ارزشهای برین فقط نفی و رد آنها و یا اعلام بی‌اعتبار بودن آنها نیست، بلکه مقصود جستجوی ریشه‌ها و نشان دادن منشأ ارزشهای کهن بعنوان اموری تحمیلی است که باید با ارزشهای نوین مفهوم شوند. بنابراین «نقد ارزشهای برین قدیمی» دقیقاً عبارت است از روشن کردن منشأ مشکوک و تردیدبرانگیز این ارزشها و بطور کلی اثبات این نکته که تمامی ارزشهای قدیمی قابل سؤال هستند.

قبل از این مبحث نیچه در کتاب اول موضوع نیست‌انگاری اروپائی (غربی) را پیش کشیده است که با توجه به عنوان این فصل می‌توان گفت نیچه به‌طور کلی یک نگرش جامع در باب سیر تکامل تاریخ غرب را عرضه می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه نیست‌انگاری در تاریخ غرب شدت و وسعت پیدا کرده است. از نظر نیچه نیست‌انگاری یک نظریه یا یک «جهان‌بینی» نیست که در زمان و مکان خاصی پیدا شده باشد بلکه نیست‌انگاری «صفت‌ذاتی» تاریخ غرب است. مراد از نیست‌انگاری بطور خلاصه این است که چگونه والاترین و عالیترین ارزشها خود خویشتن را بی‌ارزش می‌کنند و انحطاط می‌پذیرند.

نیست‌انگاری بعنوان «بی‌ارزش شدن عالیترین ارزشهای گذشته» مبین این واقعیت است که نه تنها احکام و قوانین و تعالیم مسیحیت، بلکه اخلاق دوران هلنی و فلسفه افلاطونی دیگر قدرت تأثیر و پیونددهندگی خودشان را از دست داده و موجب وحدت و

# نیچه، هیدگر و تفکر

اشتراک مردم نیستند و نیروی خلاقه آنان رو به افول و انحطاط نهاده است.

از نظر نیچه نیست‌انگاری را نباید صرفاً بعنوان نوعی تکامل تاریخی در دوره خود نیچه یا امری که فقط به قرن نوزدهم تعلق داشته تلقی کرد بلکه نیست‌انگاری از دوران پیش از مسیحیت شروع شده و با رسیدن قرن بیستم هم منقطع نخواهد شد و از دید هیدگر حتی دوران مدرن و پست مدرن را هم زیر سیطره خود دارد. نیست‌انگاری شامل تمام ادوار و مراحل تاریخ غرب می‌شود. باید توجه داشت که نیست‌انگاری از نظر نیچه صرف فرو ریختن و تخریب و فساد ارزشها نیست بلکه وصف‌الحال یک حرکت تاریخی که نه تنها قدرت آن کاهش نمی‌یابد بلکه دائماً رو به تزاید است.

فساد و انحطاط «علت» نیست‌انگاری نیستند بلکه معلول و اثر آن هستند بنابراین با بر طرف کردن مصادیق فساد و انحطاط نمی‌توان بر نیست‌انگاری غلبه کرد و چنین اقداماتی فقط رشد آنرا به تأخیر می‌اندازد.

هیدگر می‌گوید برای این که بفهمیم مراد نیچه از نیست‌انگاری چیست محتاج یک بصیرت عمیق و جدیت فکری هستیم. نظر به ضرورت ذاتی نیست‌انگاری برای تاریخ غرب و اجتناب‌ناپذیر بودن انتقاد از ارزشهای قدیمی و وضع ارزشهای نوین ناگزیر از ارزیابی مجدد ارزشها هستیم.

بنابراین عنوان فرعی کتاب اراده به سوی قدرت، یعنی «تلاش برای ارزیابی مجدد کلیه ارزشها» در مراحل نهایی فلسفه نیچه مبدل به عنوان اصلی می‌شود که به قول خود او «ضد حمله» علیه نیست‌انگاری است.

این ضد حمله در واقع خود یک حرکت تاریخی است ولی هیچ حرکت تاریخی نمی‌تواند خارج از متن تاریخ شروع شود و با گشودن رخنه‌ای از بیرون یک

جریان تاریخی وارد تاریخ گردد.

یک حرکت تاریخی وقتی تاریخی می‌شود که بتواند به طور ریشه‌ای و همه جانبه بر گذشته‌ای که پشت سر اوست غلبه پیدا کند و نظم جدیدی ایجاد کند. ارزشگذاری‌های جدید اگر نتواند گرایشات نظری و عملی جدیدی به بار آورد و تفکر متناسب با خود را تأسیس کند، هیچ تأثیر و قدرتی نخواهد داشت.

هرگونه ارزشگذاری تازه و تأسیس ارزشهای جدید نه تنها باید «امکانات» خاص خود را برای «فهمیده شدن» فراهم آورد، بلکه باید نسل جدیدی از انسانها را خلق کند که دارای گرایش‌های عملی جدید نسبت به ارزشهای نوین باشند و بتوانند آینده را با این ارزشها شکل دهند و نسل آینده را هدایت کنند. برای تحقق این امر باید شرایط و لوازم جدیدی مهیا شود و این حرکت تاریخی جدید غالباً بیشترین وقت یک قوم یا ملت را اشغال می‌کند. ادوار بزرگ تاریخ دقیقاً به دلیل آن که بزرگ و مهم هستند بسیار نادر و کمیابند. درست همان طور که لحظات بزرگ در زندگی فردی اشخاص بسیار نادر است و غالباً بیش از یک لحظه نیست.

هر ارزشگذاری نوینی مستلزم خلق شرایط و لوازم نوین و تثبیت و تحکیم آنهاست و این شرایط و لوازم جدید باید با ارزشهای نوین تناسب و همخوانی داشته باشد. به همین جهت است که کتاب اراده بسوی قدرت نیچه با کتاب چهارم پایان می‌پذیرد که عنوان آن: «نظم و اصلاح نسل» است.

از نظر نیچه وضع ارزشهای عالی جدید با یک ضربه و در یک حرکت دفی امکان ندارد بلکه مستلزم مشقت‌های طولانی است.

آفرینندگان ارزشهای جدید، فلاسفه و هنرمندان هستند که در خط مقدم جبهه‌ی تفکر قرار دارند. از نظر نیچه فلاسفه و هنرمندان آزمایشگران و تجربه‌کنندگان بزرگ تاریخند. آنها باید جاده‌های سنگلاخ را بیمایند و

توانایی زیستن در قله‌های سرد و یخ‌زده را داشته باشند. چنانکه قبلاً گفتم وضع ارزشهای جدید مستلزم داشتن تفکر فلسفی قدرتمند است و هر تفکر فلسفی باید مبنای و ارکان جدیدی را پی‌ریزی کند. این پایه و اساس دقیقاً همان چیزهایی است که متفکران پیشین از آن بی‌خبر بوده‌اند. گفته‌های آنان در واقع ناگفته‌های پیشینیان آنهاست.

نیچه معتقد است در زمان «خطر بزرگ» است که فلاسفه ظهور می‌کنند. هیدگر این سخن نیچه را چنین تفسیر می‌کند که پرسش اصیل فلسفی پرسش خطرناکی است زیرا پاسخ به این پرسش تعیین‌کننده تاریخ آینده یک قوم و ملت است، و هنگام طرح چنین پرسشی است که فیلسوف بر سر دوراهی انتخاب میان «وجود» و «موجود» قرار می‌گیرد. و خطر در این انتخاب است. فیلسوف از آنجا که فیلسوف است همواره می‌پرسد که «موجود چیست؟» اما آیا در مقام پاسخ به این سؤال موجود را در ظل پرتو «وجود» می‌بیند و بنیاد موجودات را با وجود تبیین می‌کند یا آنکه باز موجودی دیگر را بعنوان اصل و اساس موجودات بر می‌گزیند.

نیچه‌ی متفکر با جدیت هر چه بیشتر دست به انتخاب دوم زد و با قول به «اراده بسوی قدرت» حوالت تاریخ متافیزیک را به تمامیت رساند. مراد از تمامیت در اینجا ضعیف شدن متافیزیک یا افزوده شدن یک مرحله به مرحله‌ای دیگر در تاریخ متافیزیک نیست. بلکه مراد از تمامیت استیلا کامل و بی‌چون و چرای موجودینی و غفلت تام و تمام از حقیقت وجود است. تفاوت نیست‌انگاری هیدگر با نیست‌انگاری نیچه این است که از نظر هیدگر نیست‌انگاری عبارت از نیست‌انگاشتن و نادیده گرفتن وجود است که نیچه نیز از این نظر آخرین و بزرگترین نیست‌انگار تاریخ غرب است.

هیدگر معتقد است ما هنوز حتی مهبای مواجهه با نیچه نیستیم تا چه رسد به شناختن او. شاید علت این امر آن است که نیچه هنوز برای ما خیلی معاصر است و هنوز باندازه کافی از او فاصله نگرفته‌ایم تا بتوانیم او را بشناسیم. برای شناختن نیچه باید با تفکر همان مسیری را که نیچه پیموده‌ایم تا بدانیم چرا و چگونه او حقیقت موجودات را عین اراده بسوی قدرت می‌داند.

پانویس:

۱- نیچه، دانش سرت بخش ترجمه انگلیسی والتر کافمن، صفحه ۲۰۱، بند ۱۷۳.

